

وحی قرآنی و وحی بیانی

احمد عابدی*

چکیده:

محور اصلی مقاله حاضر، طرح نظریه «وحی بیانی» است. ابتدا تقسیمات گوناگونی از وحی بیان می‌گردد و سپس به تفکیک وحی بیانی از وحی قرآنی پرداخته می‌شود. پس از نقل کلماتی از بزرگان مفسران شیعه و اهل سنت، ادله نظریه فوق بررسی شده، این ایده طرح می‌گردد که آنچه در قرآن کریم وجود دارد «وحی قرآنی» است و آنچه در روایات و سنت قطعی معصومان(ع) آمده «وحی بیانی» است. همچنین پس از ذکر برخی از نتایج مترتب بر عقیده فوق، تعدادی از اشکالات مطرح در حوزه وحی با استفاده از این ایده پاسخ گفته می‌شود.

واژگان کلیدی: وحی، وحی قرآنی، وحی بیانی، تقسیمات وحی، قرائت.

* استادیار گروه فلسفه دانشگاه قم.

تاریخ تأیید: ۸۷/۱۱/۱۵

تاریخ دریافت: ۸۷/۹/۵

طرح مسأله

یکی از مفاهیم کلیدی ادیان آسمانی، مسأله «وحی» است که همواره از جنبه‌های مختلف عقلی و نقلی، کانون توجه بوده است و متکلمان، فیلسوفان، عارفان، مفسران و محدثان، هریک از منظر خاص خود، به آن توجه نموده‌اند. متأسفانه در سال‌های اخیر، برخی از نویسندگان با گرایش‌های کلامی و به‌ویژه سلفی‌گری، دیدگاه شیعه در این زمینه را به چالش کشیده‌اند و ما در این مقاله با ارایه طرحی نو در این باره به نقد و بررسی بعضی از شبهات درباره این موضوع می‌پردازیم.

معنای لغوی وحی

«وحی» واژه‌ای عربی و دارای سابقه‌ای کهن در فرهنگ و ادب عرب می‌باشد. یکی از لغت‌شناسان کهن می‌گوید: «اشاره، الهام، نوشتن، کلام پنهانی و خطاب بدون واسطه را وحی می‌گویند.» (ابن‌اثیر، ۱۳۶۴: ۵، ۱۶۳) طریحی نیز معتقد است مهم‌ترین کاربرد این کلمه که معنای حقیقی و موضوع‌له آن نیز می‌باشد، «اعلام پنهانی» است و به‌همین جهت، الهام را نیز وحی می‌نامند. (۱۳۶۲: ۱، ۴۳۰) ابن‌منظور نیز گفته است:

أوحی: کلمه بکلام یُخفیة من غیره و أعلمه فی حفاء: به او وحی کرد، یعنی طوری با او سخن گفت که از دیگران پنهان نمود و به‌طور مخفیانه چیزی را به او فهماند. (۱۳۶۳: ۱۵، ۳۸۰)

از بررسی کتاب‌های لغت و مجموع آنچه نقل شد، معلوم می‌شود که اولاً، کلمه «وحی» مصدر «وَحَى» از باب «وَعَدَّ» است و باب افعال آن، هم به‌صورت متعدی بنفسه و هم متعدی به‌حرف جر «إلی» و «لام» به‌کار می‌رود؛ ثانیاً، وجه مشترک تمامی معانی این کلمه و نیز موارد استعمال آن، فهماندن یک کلام به‌صورت سری

و سریع است؛ به طوری که غیر از شخص مخاطب، افراد دیگر متوجه آن نشوند؛ ثالثاً، این کلمه نه تنها مشترک معنوی بین معانی الهام، اعلام مخفیانه و اعلام سریع است، بین معنای حقیقی و موارد استعمال آن نیز تفاوتی نیست و حتی بین معانی لغوی و اصطلاحی آن هماهنگی برقرار است. پس هر کلامی که از یک متکلم به مخاطبی به سرعت و مخفیانه منتقل شود، «وحی» نام دارد؛ البته این واژه غالباً به کلامی که خداوند متعال به پیامبران (ع) القا می‌نماید، اطلاق می‌شود.

تقسیمات وحی

وحی از جهات ملاک‌ها، ضوابط و از منظرهای متفاوت قابل تقسیم است. گاهی وحی از جهت فاعل و گوینده آن به وحی الاهی یا الهام ربّانی و وحی و القای شیطانی تقسیم می‌شود: «ان الشیاطین لیوحون الی اولیائهم.» (انعام، ۱۲۱) از جهت قابل و گیرنده نیز می‌توان وحی را به وحی به پیامبران و وحی به غیر پیامبران تقسیم کرد: «و اوحی ربّک الی النحل.» (نحل، ۶۸) و نیز «و اوحینا الی أمّ موسی.» (قصص، ۷) کلامی که فرشتگان با حضرت مریم داشته‌اند نیز از این قسم بوده است. تقسیم دیگر آن است که وحی را از جهت نوع رابطه وحی‌کننده و وحی‌گیرنده، به سه دسته تقسیم می‌کنند: گاهی تلقی و گرفتن وحی، بدون واسطه است؛ گاهی با واسطه فرشته صورت می‌گیرد و زمانی از پس حجاب بین متکلم و مخاطب دریافت می‌گردد. (معرفت، ۱۴۲۲: ۱، ۱۴ و ۲۱) آیه آخر سوره شوری، این تقسیم را بیان فرموده است. تقسیم دیگر آنکه گاهی تلقی وحی در خواب است و گاهی در بیداری. هم‌چنان که گاهی لفظ و معنای کلام، هر دو وحی است و گاهی معنای وحیانی با الفاظ غیروحیانی بیان می‌شود. در تقسیم دیگر، وحی به دو گونه قرآنی و غیرقرآنی که احادیث، مبین آن هستند، تفکیک می‌شود. آنچه در اینجا مهم است، همین تقسیم از وحی است که آن را به دو گونه قرآنی

و بیانی مطرح می‌سازد. در شریعت اسلام، دو نوع وحی وجود دارد: قرآنی و بیانی و منحصر دانستن وحی به قرآن مجید صحیح نیست؛ مگر آنکه مقصود گویندگان این کلام «وحی قرآنی» باشد که بدون کاستی و افزونی، منحصر در قرآن است. ما در اینجا ابتدا کلام برخی از مفسران در این خصوص را نقل می‌کنیم و سپس به دلیل این تقسیم، بیان نتایج مترتب بر آن و نقد بسیاری از اشکالاتی که بر اثر عدم توجه به این دیدگاه پدید آمده است، می‌پردازیم.

وحی قرآنی و وحی بیانی در کلمات مفسران بزرگ

شیخ طوسی فرموده است: «...خصّ هذه الأشياء بنصّ القرآن و ما عداه بوحي غير القرآن.» (۱۳۷۹: ۴، ۳۲۸) و منظور او از «اشیا» احکام است. مرحوم طبرسی نیز می‌نویسد: «ما بنصّ القرآن و اما بوحي غير القرآن.» (۱۳۷۹: ۴، ۳۷۸) ابوالفتوح رازی نیز می‌نویسد: «بعضی دیگر گفتند: این چیزها به نصّ قرآن حرام است و آنچه جز این است، به وحیی که غیر قرآن است.» (۱۳۵۲: ۵، ۸۰) فخر رازی نیز می‌گوید: «...سواء كان ذلك الوحي قراناً أو غيره.» (۱۴۱۵: ۵، ۱۷۰) بیضاوی نیز در تفسیر ابتدای سوره اعراف گوید:

آیه شریفه: «اتبعوا ما انزل اليكم من ربكم.» (اعراف، ۲) علاوه بر قرآن، شامل سنت نیز می‌شود؛ زیرا خود قرآن فرموده است: «و ما ينطق عن الهوى* ان هو الاّ وحى يوحى.» (نجم، ۳) (۱۳۸۸: ۱، ۳۴۱)

وی در این عبارت، اصطلاح «وحی بیانی» را به کار نبرده است؛ اما صریحاً سنت را جزء وحی و «ما انزل الله» دانسته است. قرطبی نیز ذیل تفسیر همان آیه، سنت را جزء «ما انزل الله» دانسته و به آیه شریفه «و ما آتاكم الرسول فخذوه» (حشر، ۷) استشهاد نموده است. (قرطبی، ۱۴۰۵: ۷، ۱۶۱) وی در جای دیگر نیز فرموده است:

«زیادة حکم من الله عزوجل علی لسان نبیّه علیه السلام» (همان: ۱۱۶) و منظور او حکم خداست که با زبان پیامبر بیان شده؛ گرچه در قرآن نیامده است. آنچه ذکر شد نمونه اندکی از کلمات مفسران بود که همگی شهادت می‌دهند مفسران بزرگ شیعه و اهل سنت، تقسیم وحی به وحی قرآنی و وحی بیانی را پذیرفته‌اند.

اثبات وحی بیانی

ما در اینجا نمی‌خواهیم عصمت و سنت پیامبر(ص) در گفتار و احادیث وی را اثبات کنیم و به عبارت دیگر، بحث در حجیت قول و سنت پیامبر(ص) نیست؛ زیرا این لازمه ایمان است و در جای خود بحث می‌شود. مهم این است که آیا می‌توان سخنان پیامبر(ص) را علاوه بر حجیت آنها، وحی شمرد یا خیر؟ اگر وحی بودن آنها ثابت شود، تقسیم وحی به قرآنی و بیانی صحیح خواهد بود. ادله‌ای که این مدعا را اثبات می‌کنند دوگونه‌اند؛ نقلی و عقلی:

۱. ادله نقلی

به‌مدد برخی از آیات و روایات می‌توان وحی بیانی را اثبات نمود؛ مثل «و انزلنا الیک الذکر لتبیین للناس ما نزل الیهم.» (نحل، ۴۴) و آیه دیگر که شبیه همین آیه است: «و ما انزلنا علیک الکتابَ الا لتبیین لهم الذی اختلفوا فیه.» (نحل، ۶۴) و نیز: «و ما ینطقُ عن الهوی» * ان هو الا وحیٌ یوحی.» (نجم، ۳ و ۴) ضمیر «هو» در این آیه شریفه به قرآن بر نمی‌گردد؛ بلکه به منطوق و گفته‌های پیامبر(ص) رجوع می‌کند. این آیات به‌خوبی دلالت می‌کنند که گفته‌های پیامبر وحی است و آن حضرت در بیان وحی، متأثر از امور نفسانی نبوده و سخنان او از طرف خداوند بوده است. در برخی از روایات نیز آمده است که «قد اوتیت الکتابَ و مثله معه» (قرطبی، ۱۴۰۵: ۱، ۳۷) و

منظور آن است که قرآن و همانند آن به ایشان عطا شده است. بنابراین نه تنها لازم است به تمام کلمات پیامبر(ص) تمسک نمود؛ بلکه باید کلمات آن حضرت را وحی الاهی دانست که به ایشان القا شده است. (طباطبایی، ۱۳۹۲: ۱۲، ۲۶۱)

۲. ادله عقلی

برهان لطف اثبات می‌کند که فراهم آوردن هر آنچه در قبول، میل و نزدیک شدن مردم به اطاعت+ت و دور شدن آنان از معصیت دخیل باشد، بر خداوند متعال لازم است؛ مگر آنکه چیزی عقلاً محال باشد. بنابراین اگر عصمت پیامبر و نیز وحی بودن کلمات آن حضرت محال عقلی نبوده، از نظر عقلی ممکن باشد، لازم است خداوند آن را انجام دهد. (ر.ک: طالقانی، ۱۳۷۲: ۱، ۱۱۱؛ معرفت، ۱۴۲۲: ۱، ۳۲) اینک در برخی از روایات آمده است آن حضرت گاهی سخنی می‌گوید که از طرف خود او بوده و چه بسا اشتباه می‌کرده است و گاهی می‌گوید: شما مسایل دنیوی را بهتر از من می‌دانید! (هیثمی، ۱۴۰۲: ۱، ۱۷۹) به هیچ وجه پذیرفتنی نیست؛ زیرا گذشته از آنکه این روایات با سند ضعیف و افراد کذابی چون مجالدبن سعید نقل شده و در هیچ منبع شیعی نیامده‌اند، از جهت متن نیز قابل نقد هستند؛ زیرا هر شخصی که در محیط عربستان متولد و بزرگ شده باشد، می‌داند روایاتی که می‌گوید: درخت خرما تلقیح نمی‌خواهد، قابل پذیرش نیست؛ علاوه بر آنکه استدلال عقلی برخلاف آن است.

دستاوردهای نظریه وحی بیانی

یکی از مهم‌ترین آثار و نتایجی که بر نظریه فوق مترتب می‌شود، پذیرش بخش بسیاری از روایات مربوط به وحی است. توضیح آنکه، روایات فراوانی در جوامع حدیثی نقل شده که برخی از آیات قرآن را با تفاوت‌هایی غیر از آنچه در قرآن است، نقل می‌نمایند و گاهی در این روایات چنین آمده است که این آیه این گونه نازل شده و یا

این گونه قرائت شده است. برخورد پژوهشگران قرآنی با این روایات، متفاوت بوده است. برخی با ادعای متواتر بودن این روایات به مسأله تحریف گرایش پیدا کرده‌اند و گروهی نیز چون علامه عسکری در کتاب *القرآن الکریم و روایات المدرستین* تمام این روایات را با دیده تردید نگریسته و نقد نموده‌اند؛ اما به نظر می‌رسد این روایات به دلیل کثرت، قابل نقد سندی نبوده، دارای تواتر معنوی‌اند و از جهت متن و مضمون با نظریه «وحی بیانی» در تعارض نباشند؛ زیرا روایاتی که نزول یک آیه را این گونه می‌دانند، در واقع وحی بیانی آن آیه را بیان می‌کنند، نه وحی قرآنی آن را. مثلاً در روایتی درباره آیه ۳۷ سوره بقره آمده است: «والله این آیه این گونه نازل شد» و عبارتی دارد که غیر از متن قرآن کریم است. (کلینی، ۱۳۸۸: ۱، ۴۱۶) این روایات که بیان می‌کنند امام صادق (ع) قرآن را به گونه‌ای دیگر قرائت نمود، هرگز به معنای نسبت دادن تحریف یا پذیرفتن تغییر در قرآن نیست؛ بلکه وحی قرآنی همان است که در قرآن وجود دارد، بدون کاهش یا افزایش یا تغییر و اما وحی بیانی، مطالب فراهم آمده در روایات است. ضمناً باید به این نکته مهم نیز توجه داشت که کلمه «قرائت» در صدر اسلام، گاهی به معنای تفسیر و شرح بوده است و مقصود از قرائت امام صادق (ع) شرح، توضیح و تفسیری است که آن حضرت بیان نموده است:

و ما یؤثر عن الصحابة و التابعین أنهم قرؤوا بكذا و کذا، إنما ذلک علی جهة
البيان و التفسیر، لا أن ذلک قرآنٌ یتلی. (قرطبی، ۱۴۰۵: ۱، ۸۶)

با توجه به آنچه گذشت، وحی بیانی وحی است که بر پیامبر اکرم (ص) نازل شده و آن حضرت آن را نزد اهل بیت (ع) خود نهاده تا ایشان آن را بیان کنند. ابن اثیر که از بزرگ‌ترین لغت‌شناسان اهل سنت است، پس از نقل حدیثی می‌گوید:

از این حدیث، همان عقیده شیعه استفاده می‌شود که پیامبر (ص) برخی از آنچه بر وی نازل شد را نزد اهل بیت (ع) خود نهاد تا بیان کنند. (ابن اثیر، ۱۳۶۴: ۵، ۱۶۳)

اکنون برخی از اشکالات و شبهاتی را که می‌توان با این نظریه پاسخ داد، برمی‌شمیریم:

دکتر قفاری به تبعیت از اسلاف خود با تمسک و استناد به روایات فوق، نه تنها شیعه را متهم به تحریف قرآن نموده است؛ بلکه چون خود از فرقه تکفیری‌هاست، شیعه را به کفر صریح متهم کرده است. (۱۴۱۸: ۱، ۲۹۵ و ۲۹۶) در حالی که روایات فوق در مقام بیان وحی قرآنی و فزونی و کاستی آن نیستند؛ بلکه تنها وحی بیانی که به شرح و تفسیر آیات قرآن اختصاص دارد را متذکر شده‌اند.

شبهه دیگری که با توجه به نظریه «وحی بیانی» قابل نقد و بررسی است، ادعای برخی از نویسندگان معاصر است که تصور نموده‌اند روایات فقهی اهل بیت (ع) در دوران عصر حضور به معنای تداوم نبوت و پذیرفتن نوعی رسالت از جانب صاحب این روایت است؛ در حالی که همان‌گونه که در تقسیمات وحی در ابتدای مقاله بیان شد، پذیرفتن وحی، مستلزم پذیرفتن رسالت صاحب آن وحی نیست و مادر حضرت موسی (ع) یا حضرت مریم (ع) با فرشته وحی در ارتباط بوده‌اند و کسی هم ادعای نبوت آنان را مطرح نکرده است؛ از سوی دیگر قبلاً از ابن‌اثیر نقل شد که حتی به نظر اهل سنت، پیامبر اکرم (ص) برخی از موارد وحی را تنها به اهل بیت (ع) خود منتقل نموده است تا ایشان جهت برخی مصالح، آن وحی را بیان کنند. صدرالمتألهین نیز مقصود از وحی را گاهی اوقات، وراثت عن الرسول می‌داند.

اکنون چند نمونه از موارد وحی بیانی را ذکر می‌کنیم:

۱. در مقدمه تفسیر قمی ذیل آیه «کنتم خیر أمةٍ اخرجت للناس» (آل عمران، ۱۱۰) حدیثی از امام صادق (ع) نقل شده است که آن حضرت فرمودند: این آیه شریفه این‌گونه نازل شده است: «کنتم خیر أمةٍ اخرجت للناس.» (قمی، ۱۳۸۷: ۱، ۱۰) آنچه در این حدیث آمده است به معنای ادعای تحریف نیست و حتی مؤیدی نیز بر این نظریه نمی‌باشد؛ بلکه «وحی بیانی» را بیان کرده است.

۲. ایشان همچنین در ذیل آیه «و سيعلمُ الذين ظَلَموا أیَّ منقلبٍ ینقلبون» (شعراء، ۲۲۷) از امام صادق (ع) نقل کرده است که آیه شریفه این گونه نازل شد: «و سيعلمُ الذين ظَلَموا آلَ محمدٍ حقَّهم أیَّ منقلبٍ ینقلبون» و این گونه روایات در تفسیر پیشگفته به صدها روایت می‌رسد.

حال برای آنکه تصور نشود این اشکال مربوط به روایات و کتب تفسیری شیعه است، چند نمونه نیز از تفاسیر روایی اهل سنت نقل می‌کنیم تا معلوم شود این اشکال، مشترک‌الذات است و اینکه برخی آن را دستاویزی برای نقد افکار و آرای شیعی قرار داده‌اند، بی‌وجه می‌نماید و نیز روشن شود که نظریه «وحی بیانی» این گونه مشکلات را از تفاسیر اهل سنت نیز برطرف می‌کند.

۳. طبری در حدیثی همچنین نقل کرده است که:

شخصی از ابن عباس درباره متعه نساء سؤال نمود. وی گفت: مگر سوره نساء را نخوانده‌ای؟ سؤال‌کننده پاسخ داد: خوانده‌ام. ابن عباس گفت: مگر این آیه را نخوانده‌ای که خداوند می‌فرماید: «فما استمتعتم به منهن إلی أجل مسمی» و جمله «إلی أجل مسمی» را که در قرآن نیست، به آن اضافه نمود! سؤال‌کننده گفت: من هرگز این آیه را این گونه قرائت نکرده بودم. ابن عباس سه مرتبه گفت: به خداوند سوگند، این آیه این گونه نازل شده است. (۱۳۹۲: ۵، ۹)

در اینجا روشن است که جمله افزوده ابن عباس و سوگند وی، اشاره به وحی بیانی است؛ هرچند در وحی قرآنی موجود نیست.

۴. ثعالبی ذیل آیه «قال عذابی أصیبُ به من اشاء» (اعراف، ۱۵۶) می‌گوید:

حسن بن ابی‌الحسن و طاوس و عمرو بن خالد، کلمه «أشاء» را «أساء» - با سین مهمله - قرائت کرده و گفته‌اند: از ماده اسائه است. (۱۴۱۸: ۳، ۸۲)

روشن است که آنان با این کلام درصدد بوده‌اند فعل خداوند در این آیه شریفه مبنی بر خواست مطلق او را موجه نمایند و بگویند خداوند اراده کرده تا عذاب خود را به بدکاران برساند. پس مقصود از قرائت در این آیه به معنای «وحی بیانی» و تفسیر آیه است.

۵. ایشان همچنین در ذیل آیه: «فمن لم یجد فصیام ثلاثة ایام ذلک کفارة ایمانکم اذا حلفتم.» (مائده، ۸۹) می‌گوید:

ابن کعب و ابن مسعود، آیه را این‌گونه قرائت کرده و جماعتی نیز گفته‌اند: آیه این‌گونه نازل شده است: «ثلاثة ایام متتابعات.» (همان: ۲، ۴۱۸)

بدیهی است که مقصود آنان این نیست که بگویند کلمه «متتابعات» از آیه شریفه ساقط شده است؛ بلکه مراد آنان باید این باشد که طبق «وحی بیانی» و توضیح و تفسیر آیه شریفه، آن سه روز روزه به صورت متوالی واجب شده است. ۶. سیوطی ذیل آیه «حتی یلج الجملُ فی سمّ الخیاط» (اعراف، ۴۰) می‌گوید:

ابن مسعود این آیه شریفه را این‌گونه قرائت نموده است: «حتی یلج الجمل الاصفر فی سمّ الخیاط.» (۱۴۲۱: ۳، ۴۱۴؛ طبری، ۱۳۹۲: ۸، ۱۳۱)

بی‌شک منظور وی این بوده که مقصود از جمل در این آیه شتر است نه ریسمان ضخیم کشتی که لنگرش را با آن طناب می‌بندند؛ مخصوصاً اینکه طناب با سوراخ سوزن، مناسبت بیشتری دارد تا شتر! سیوطی می‌گوید: ابن مسعود آیه را با اضافه کلمه «اصفر» قرائت نموده است.

این نمونه‌های اندکی از روایات بی‌شماری بود که در کتاب‌های شیعه و سنی نقل شده‌اند و دلالت می‌کنند که برخی از آیات شریفه به گونه‌ای دیگر و با کلماتی

متفاوت و گاهی با اضافه کلمه یا جمله‌ای در صدر اسلام و در زبان صحابه و تابعین قرائت شده است و گاهی سوگند یاد کرده‌اند که این آیات آن‌گونه نازل شده است. حال ما نه می‌توانیم این روایات را انکار کرده، همگی را مورد مناقشه قرار دهیم و نه آنکه مضمون ظاهری آنها را بپذیریم؛ زیرا مستلزم قول به تحریف است که از هر جهت قابل نقد می‌باشد. بنابراین بهترین پاسخ همان است که ادعا کنیم این روایات مطلب صحیحی را بیان می‌کنند و آن اینکه قرآن کریم در «وحی قرآنی» همان‌گونه است که اکنون نزد مسلمانان وجود دارد و در قالب «وحی بیانی» و شرح و تفسیری که از صحابه و ائمه اطهار(ع) نقل شده و آن نیز مستند به وحی الاهی است، تفسیر و بیان قرآن کریم مطابق با مضمون و محتوای این روایات است و دیگر هیچ اشکالی باقی نمی‌ماند. (صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱: ۸، ۳۸)

مضافاً بر آنکه روایات اهل بیت(ع) هرگز به معنای پذیرفتن رسالت ایشان نیست؛ زیرا نسبت قرآن کریم به این روایات، نسبت اجمال و تفصیل است و محدث بودن اهل بیت(ع) به معنای وحی قرآنی یا نبوت نیست؛ بلکه آنان فرموده‌اند: «ما اجبتک فیه من شیء فهو عن رسول الله(ص) لنا من شیء» (کلینی، ۱۴۰۱: ۱، ۷۷) و لذا آنان هرگز تشریح جدید نداشته، تنها شارح و مفسر وحی قرآنی هستند. برخی از احکامی که خداوند بر پیامبر نازل کرده، مقید به شرایط و قیودی است که در عهد نبوی فراهم شد و لذا آنها را بیان نموده‌اند؛ هم‌چنان که ممکن است برخی از این احکام در عصر ظهور امام زمان(ع) به فعلیت برسند و آنگاه بیان شوند.

بنابراین اگر کسی روایات تفسیری یا فقهی ائمه(ع) را وحی بداند، هیچ مشکلی پدید نمی‌آید؛ اما باید توجه داشت که اینها از سنخ وحی بیانی هستند و ربطی به وحی قرآنی ندارد. پس ظاهر این روایات قابل پذیرش می‌باشد و صحیح است که ادعا شود مضمون آن احادیث وحی بوده و آن‌گونه نازل شده است و در عین حال، خللی در اعتقاد به مصونیت قرآن وارد نگردد.

البته ما ادعا نمی‌کنیم که با نظریه «وحی بیانی» تمامی اشکالات برطرف

می‌شود؛ اما به هر حال بخش فراوانی از اشکالات وهابیان و سلفیه به کتب حدیثی و تفسیر روایی شیعه که آن را دست‌مایه انتساب تکفیر به مسلمانان قرار داده‌اند، پاسخ داده می‌شود؛ بدون آنکه این روایات را انکار کنیم یا توجیهات ناروا و دور از طبع و ذوق سلیم را بر آنها تحمیل کنیم.

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم
۲. ابن اثیر، مجدالدین مبارک، ۱۳۶۴، *النهاية*، قم، اسماعیلیان.
۳. ابن منظور، محمد بن مکرم، ۱۳۶۳، *لسان‌العرب*، قم، ادب الحوزه.
۴. بیضاوی، عبدالله بن عمر، ۱۳۸۸، *انوار التنزیل و اسرار التأویل*، مصر، مکتبه مصطفی الحلبي.
۵. ثعالبی، عبدالرحمن بن محمد، ۱۴۱۸، *تفسیر الثعالبی*، با تحقیق علی محمد معوض، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۶. رازی، ابوالفتوح، ۱۳۵۲، *روح‌الجنان و روض‌الجنان*، تصحیح محمدحسن شعرانی، تهران، اسلامیه.
۷. رازی، فخرالدین محمد، ۱۴۱۵، *مفاتیح‌الغیب*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۸. زمخشری، محمود بن عمر، ۱۳۶۲، *الکشاف*، بیروت، دار الکتب العربی.
۹. سیوطی، جلال‌الدین، ۱۴۲۱، *الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور*، با تحقیق نجدت نجیب، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۱۰. صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، ۱۹۸۱، *الاسفار الاربعه*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

۱۱. طالقانی، نظرعلی، ۱۳۷۲، کاشف الاسرار، به کوشش مهدی طیب، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.
۱۲. طباطبایی، سیدمحمدحسین، ۱۳۹۲، المیزان فی تفسیر القرآن، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
۱۳. طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۷۹، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تصحیح سیدهاشم رسولی محلاتی، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۱۴. طبری، محمدبن جریر، ۱۳۹۲، جامع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دار المعرفة.
۱۵. طریحی، فخرالدین محمد، ۱۳۶۲، مجمع البحرین، تهران، مرتضوی.
۱۶. طوسی، محمدبن حسن، ۱۳۷۹، التبیان فی تفسیر القرآن، تصحیح حبیب قصیر، العاملی، نجف، مکتبه القصیر.
۱۷. قرطبی، محمدبن احمد، ۱۴۰۵، الجامع الاحکام القرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۱۸. قفاری، ناصر بن عبدالله، ۱۴۱۸، اصول مذهب الشیعه الامامیه، مکه مکرمه، دارالرضا للنشر و التوزیع.
۱۹. قمی، علی بن ابراهیم، ۱۳۸۷، تفسیر القمی، با تصحیح سیدطیب موسوی جزائری، نجف اشرف، منشورات مکتبه الهدی.
۲۰. کلینی، محمدبن یعقوب، ۱۴۰۱، الکافی، تصحیح علی اکبر غفاری، تهران، دار الکتب الاسلامیه.
۲۱. معرفت، محمدهادی، ۱۴۲۲، خلاصه التمهید، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.

۲۲. هیثمی، نورالدین علی بن ابی بکر، ۱۴۰۲، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، بیروت، دارالکتب العربی.